



۲	مقدمه
۲	ابواب تربیت
۲	الف. کتاب تعلیم و تعلم
۲	ب. التریبة بالمعنی الخاص
۳	مفهوم «تربیت»
۳	شمول تربیت در «تربیت بدنی»
۳	مفهوم «تربیت بدنی»
۳	ساختهای تربیت
۴	تربیت در مقابل تعلیم و تعلم
۴	ارکان فرآیند تربیت
۵	سیر بحث در تربیت بمعنی الاخص
۷	محدوده بحث در تربیت به معنی الاخص
۷	جمع بندی
۸	شکل گیری فقه العقیده
۸	۱. اعتقاد غیر از علم
۹	۲. اعتقاد عمل اختیاری
۹	۳. شمول فقه در فعل جوانحی
۹	چیستی فقه الاخلاق
۱۰	رابطه فقه و اخلاق
۱۰	موضوع اخلاق
۱۱	موضوع فقه
۱۱	محمول در اخلاق و فقه



- ۱۱ افتراق و تلاقی فقه و اخلاق
- ۱۳ موضوعیت صفات روحی در فقه
- ۱۳ موضوع فقه‌الاخلاق

مقدمه

قرار است که پرورنده تعلیم و تعلم را ببندیم و وارد بحث تربیت به معنای خاص شویم گرچه ممکن بود هنوز هم مسائلی باقی باشد این‌ها را در تدوین بحث‌ها عرض کنیم.

ابواب تربیت

همانطور که از قدیم یادتان هست ما فقه‌التربیه را گفتیم که در اینجا تربیت را بالمعنی العام می‌گیریم و شامل تعلیم و اینها به معنای خاص می‌شد با این شمول این را به دو قسم تقسیم کردیم:

الف. کتاب تعلیم و تعلم

یکی در واقع همان کتاب یا بخش کتاب تعلیم و تعلم بود در اینجا ما در طول هفت، هشت سال جسته و گریخته و غیر مترتب و متصل بحث کردیم و تقریباً بحث‌ها تکمیل شد این بود که ما خود آن بخش را به دو قسم تعلم و تعلیم تقسیم کردیم و در هر کدام ابوابی بود و بحث تمام شد. تقسیم کلانش این بود که در اینجا ابتدا یک مقدماتی را ذکر کردیم و بعد هم تعلم علوم مطرح شد و بعد هم تعلیم مطرح شد این تقسیم کلی است منتهی در تعلیم و تعلم فصولی برای هر کدام ذکر کردیم. ما پرونده این بخش را می‌بندیم.

ب. التربية بالمعنی الخاص

وارد بخش کتاب‌التربیه بالمعنی الخاص می‌شویم. که قبلاً هم روشن شده در واقع تربیت مقابل تعلیم اینجا مقصود است نه تربیت به معنایی که شامل تعلیم و این‌ها می‌شود اما در اینجا یک تفاوتی در این مباحث اینجا با آن مباحث



آنجا ملاحظه خواهد شد که عرض می‌کنم ما قبل از ورود در مباحث تربیت به معنای خاص مقدماتی ذکر می‌کنیم که چند مقدمه ذکر می‌شود این‌ها مباحث مربوط به این فصل جدیدی است که می‌خواهیم وارد شویم

مفهوم «تربیت»

یک مقدمه این است که در اینجا در تربیت به معنای خاص که ما اینجا مطرح می‌کنیم در حقیقت ما آن تغییراتی که در حوزه دانشی شخص ایجاد می‌شود مقصودمان نیست آن همانی است که در تعلیم و تعلم گفتیم این تغییراتی است که در حوزه های روحی و عاطفی و شخصیتی و رفتاری دیگران می‌خواهد ایجاد کند تربیت ایجاد تغییرات در حوزه‌های غیر دانشی شخص است این معنای کلی آن است یعنی شکوفا ساختن یا پروراندن ابعادی غیر از بعد علمی و دانشی است. بعد علمی و دانشی را در تعلیم و تعلم بردیم این غیر از آن می‌شود.

شمول تربیت در «تربیت بدنی»

نکته اول این است که مقصود ما این ابعاد غیر دانشی و ذهنی و علمی در شخصیت فرد است. که شامل حوزه‌های اخلاقی و امثال این‌ها هم می‌شود. یک سؤال این است که اینجا ابعاد غیر دانشی را می‌شود به معنای عام گرفت که شامل تربیت بدنی هم شود ممکن است که مقصود غیر تربیت بدنی هم باشد. من الان هم تردید دارم که ما وارد بخش تربیت بدنی هم در اینجا شویم یا نشویم. ولی در هر حال تربیت که ما می‌گوییم مقابل تعلیم و تعلم است می‌شود تربیت بدنی هم می‌توان آورد و هم می‌شود نیاورد.

مفهوم «تربیت بدنی»

تربیت بدنی اصطلاح خاصی است که در ورزش‌ها و اینها به کار می‌رود مقصود ما معنای عام تربیت بدنی یعنی تربیت جسمی است آنچه که به پرورش جسم و توجه به رشد جسمی بر می‌گردد.

ساحت‌های تربیت

این یک مقوله است یکی هم غیر از آن است آنچه که مسلم است این است که در سایر ابعاد اینجا تربیت عاطفی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و فکری، همه این‌ها را می‌گیرد به عبارت دیگر این ابعاد غیر دانشی که می‌گوییم همان

بحث ساحت‌های تربیت است و این ساحت‌های تربیت به جسمی و روحی تقسیم می‌شود و خود روحی اقسامی دارد اخلاقی و عاطفی و عقلانی و تقسیماتی که برای تربیت شده است. ما همه این اقسامی که در غیر جسمی است مقصود ما هست.

تربیت در مقابل تعلیم و تعلم

اما در تربیت جسمی اینجا وارد شویم یا نشویم تردیدی داریم. شاید مناسب باشد که عام بگوییم و به همه بپردازیم. در واقع ما اینجا باید تربیت جسمی هم یک باب مفصلی بگذاریم و بحث کنیم. این یک بحث است و ابعاد این قصه است یعنی در واقع حاصل کلام این است که در مقدمه اول به این توجه داشته باشید من نمی‌خواهم روی اوجه تربیت و تعریف آن وارد شوم بحث‌هایی که در جلد اول بوده ما آوردیم. آن نکته‌ای که ما تأکید داریم این است که در اینجا تربیت که ما می‌گوییم تربیت در مقابل تعلیم و تعلم است و مربوط به ساحت‌های تربیتی غیر دانشی است. که احتمالاً حتی تربیت جسمی هم در اینجا بپردازیم. که اگر اینطور باشد ما ابتدا به تربیت جسمی بپردازیم و بعد روی ساحت‌های دیگر برویم. این یک مقدمه که دورنمای بحث به این شکل می‌شود که ما کل فقه‌التربیه را از یک منظر خیلی کلان تقسیم می‌کنیم به فقه تعلیم و تعلم که کار این هفت هشت ساله بود و کتاب دوم فقه تربیت در مقابل تعلیم و تعلم، یعنی ساحت‌های غیر تعلیم و تعلم، این ساحت‌های غیر تعلیم و تعلم دامنه وسیعی دارد که تنظیم این ساحت‌ها از چهار پنج گفته می‌شود و گاهی ده پانزده ساحت بیان می‌شود. نوع تنظیمش هم به تدریج باید ببینیم که کدام با مباحث فقهی سازگارتر است این یک نکته‌ای است که در اینجا هست. گاهی تقسیم عامی قرار می‌دهند. تقسیمات هم حیث‌های مختلفی دارد و گاهی خیلی ریز می‌شود و گاهی کلی‌تر می‌بینند. اینکه کدام با بحث‌های فقهی ما سازگارتر است بعد عرض می‌کنیم.

ارکان فرآیند تربیت

این یک بحث است یک بحث مهم دیگری که اینجا داریم این است که ما در تعلیم و تعلم که وارد شدیم کار فقه تربیه اولاً و بالذات محط نظر کار کتاب‌التربیه و فقه‌التربیه آن فعالیتی است که مربی انجام می‌دهد ولی گفتیم که احکامی که مربوط به خود مربی است این را همان‌جا ذکر کردیم استطرادی بود ولی به هر حال موضوع مهمی بود که جای

دیگر به آن پرداخته نمی‌شد و لذا ما گفتیم که باب اول چون تریه اصل قصه و ترکیزش بر آن عملیاتی است که برای تغییر در دیگران در اینجا انجام می‌شود اما گفتیم آن کاری هم که متربی در این فرایند انجام می‌دهد یعنی متعلم انجام می‌دهد که خود تعلم و احکام و آدابش باشد آن هم با یک تأمینی گفتیم آن را هم در کتاب تعلیم و تعلم مورد بحث قرار دادیم این در آن کتاب قبلی و فصل گذشته مباحث ما بود ما دو وجه آنجا گفتیم چرا مباحث تعلم را در آنجا آوردیم یک اینکه گفتیم اصلاً فرایند تربیت که می‌گوییم قوامش به تربی هم هست یک طرفش همان تربی و تعلم است یعنی پذیرش این است و اقدام به این است که این را بپذیرد؛ و لذا وقتی ما تعلیم و تربیت می‌گوییم یک فرایند جامعی است که دو رکن دارد یک طرفش هم تعلم است و لذا آن را می‌گوییم؛ و گفتیم اگر این را نگوییم باز یک استطرادی است که وجه دارد که آنجا بیاوریم این دو وجه را آنجا آوردیم. در بحث تربیت به خصوص تربیت اخلاقی که در اسلام هم روی این خیلی تأکید شده است یا تربیت اعتقادی یعنی آن کاری که مربی انجام می‌دهد برای اینکه اعتقادی را در شخص ایجاد کند یا رفتاری را ایجاد کند یا اخلاقی را ایجاد کند این هم عین تعلیم یک طرف پذیرنده و متربی دارد یعنی آن کسی که این اعتقاد یا رفتار یا اخلاق را می‌پذیرد و اگر این قسمت را در تربیت بیاوریم آن وقت دامنه این بحث خیلی وسیع می‌شود در واقع فقه‌العقیده و فقه‌الاخلاق را هم می‌گیرد برای اینکه می‌گوید که چطور آنجا گفتیم در تعلم چه چیزهایی را باید یاد گرفت. اینجا باید بگوییم چه اخلاقیاتی را باید اکتساب کرد چه اخلاقیاتی را باید اجتناب کرد. چه اعتقاداتی را باید اکتساب کرد این را باید در فقه‌التربیه بحث کنیم اگر آن ملاحظه را عین شکل آنجا بخواهیم اینجا عمل کنیم.

سیر بحث در تربیت بمعنی الاخص

ولی ما این روال بحثمان در کتاب تعلیم و تعلم با کتاب‌التربیه بالمعنی‌الخاص جدا کردیم یعنی گفتیم در آنجا تعلم را در خود بحث فقه‌التربیه را آوردیم ولی در اینجا می‌گوییم که اینجا هم دو چیز داریم یکی تربی داریم تربی به اعتقادات و اخلاقیات و رفتارهای شرعی است. اعتقادات دینی و اخلاقیات دینی و رفتارهای دینی، یکی این است یکی هم تربیت آن فعالیت مربی را داریم که در حوزه اعتقادات و اخلاقیات و رفتارها و امثال این‌ها تربیت می‌کند. ما اینجا دیدیم که اگر بخواهیم به این بپردازیم این یعنی خودش یک دنیا بحث و تداخل زیادی هم با مسائل فقهی ابواب دیگر دارد یعنی معنایش این است که ما در تعلم می‌گفتیم که چه دانش‌هایی واجب است یاد بگیریم و چه دانش‌هایی مستحب

است و چه دانش‌هایی مکروه است یاد گرفتنش را بحث می‌کردیم بعد در باب تعلیم می‌گفتیم تعلیمش چه حکمی دارد آنجا هم می‌شد تعلیم و تعلم را با هم مطرح کرد. ولی اینجا به چه چیزهایی باید اعتقاد داشت چه اخلاقیاتی باید داشت و چه اعمالی را باید در شرع توجه کرد این یک حوزه وسیعی است که نمی‌شود آن را در تربیت آورد و لذا کاری که ما اینجا کردیم این است که گفتیم در تربی یعنی چه چیزهایی را باید اعتقاد داشت گفتیم این فقه‌العقیده است و لذا جدا کردیم و دوستانی هم کار می‌کنند. این در تربی و پذیرش اعتقادات است در اخلاقیات گفتیم فقه‌الاخلاق می‌آوریم که راجع به فقه‌الاخلاق هم یک فکری کردیم. در رفتارها که اصلا کل فقه، فقه رفتارها است. در مقام عبادت و ازدواج و احکام شخصی و غیر شخصی ما چه اعمالی را باید انجام دهیم این رفتارها هم ابواب مختلف فقهی است بیشتر فقه ما به همین رفتارها است. یعنی چه چیزهایی را ما باید در عبادات انجام دهیم در روابط اجتماعی مان چه کارهایی را باید انجام دهیم یک مدلی دارد که در ابواب فقه پخش است. آنجا هم ممکن بود کسی بگوید تعلم را باید در یک جای دیگری ببریم ولی تعلم چیز گسترده‌ای نبود که شود جدا کرد؛ و لذا این تفاوتی است که ما در این دو کتاب زیر مجموعه فقه‌التربیه اعمال کردیم. یعنی در تعلیم و تعلم آنجا تعلیم و تعلم را یک بسته گرفتیم و همه را با هم بحث کردیم و یک فصل آمد که چه علمی تعلمش واجب یا حرام یا مستحب یا مکروه است عناوین اولی و عناوین ثانوی یک فصل هم بر اسا همان تعلیم را ذکر کرد. اما در اینجا وقتی می‌گوییم تربیت عین آنجا یک تربی داریم یک تربیت؛ یکی این است که ما باید از نظر اعتقادی و اخلاقی و رفتاری به چیزهایی متخلق شویم و دیگری اینکه ما چه وظائفی در قبال دیگران در این حوزه‌ها داریم. آن بخش اول را، - فکر کردیم - که دامنه وسیعی دارد و موجب تداخل‌هایی می‌شود را، از اینجا جدا کردیم. یک بخش آن در فقه موجود، در فقه رفتارها است دو بخش دیگر آن هم که کمتر به آن پرداخته شده است، ما دو تا کتاب فقهی تعریف می‌کنیم که روی آن کار کنیم. مانعی ندارد که ما بیاییم این فقه‌الاخلاق را، طوری معنا کنیم و بگوییم فقه‌الاخلاق را هم اینجا می‌گنجانیم. فقط این رفتارها چون خیلی وسیع است نمی‌آوریم. اینجا در حد کلی می‌گوییم، آنچه که اعتقاد به آن واجب است آیا باید تعلیم داد یا نه؟ اما اینکه ریز مباحث را هم وارد شویم که اعتقاد به چه چیزهایی واجب است؟ دامنه وسیعی دارد. اینجا یک نگاه خیلی کلی داریم. نظام بحث اینطور است. یعنی توجه داشته باشیم که این‌ها چه انتظامی دارند.

محدوده بحث در تربیت به معنی الاخص

بنابراین در اینجا ما به آن میزان که در آنجا به تعلّم پرداختیم به تربی نمی پردازیم، یک منظر کلی را خواهیم داشت. تفصیل فقه‌التربیه به رفتارها در ابواب مختلف می آید تربی به اخلاقیات در فقه‌الاخلاق می آید و اعتقادات هم در فقه-العقیده می آید؛ که این دو باب از ابواب جدید فقهی است که روی آن کار می‌کنیم. البته هر جایی که کسی جدید می‌گوید، جدید بی هیچ مقدمه نیست. حتما زمینه‌هایی دارد.

این هم یک مطلب بود که در حقیقت ما اینجا بیشتر تأکیدمان در اینجا به فقه تربیت است به معنای فعل مربی است اما فعل متعلّم در آنجا بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. فعل اختیاری مربی را در مقام تربی به این اعتقادات و اخلاق و رفتارها کمتر مورد توجه قرار می‌دهیم. به عبارت دیگر ما اینجا یک بحث‌هایی را مفروض می‌گیریم، یعنی مفروض گرفتیم که باید به اعتقاداتی توجه داشته باشد یا به اخلاقیاتی مستحب یا واجب است که توجه داشته باشد. می‌آییم بر اساس آن مفروض می‌گوییم ما در مقام ارشاد یا تربیت یا تزکیه یا هدایت دیگران کجا واجب است که اقدام کنیم چه کسی باید اقدام کند چه روش‌هایی را باید به کار بگیرد و بسیاری از سؤالات و بحث‌هایی که اینجا مطرح است این هم نکته دیگر که محدوده بحث را روشن می‌کند.

جمع بندی

همین جا بد نیست که یک مختصری از آن دورنمای اجمالی از این فقه‌العقیده و فقه‌الاخلاق هم عرض کنم اخیرا هم یک مصاحبه مفصلی هم داشتیم اما چند نکته را هم در این خصوص بگوییم. ما تا اینجا در نکته اول گفتیم که تربیت به معنای عام همه ساحت‌های دانشی و این‌ها را می‌گیرد و در اینجا به تعلیم و تعلم تقسیم کردیم که بحث بعدها معرفتی و دانشی است و این غیر از آن است که همه ساحت‌ها را می‌گیرد و از جمله تربیت جسمی را می‌گیرد. اینکه به تربیت جسمی هم پردازیم یا نه تردید داریم اگر بناست پردازیم اول تربت جسمی و بدنی را بحث می‌کنیم و بعد هم ساحت-های دیگر را بحث می‌کنیم. این یک بحث شد که محدوده کتاب‌التربیه تا اندازه‌ای روشن می‌شود. نکته دوم این است که این تربیت در این سه حوزه از نظر دینی تربی هم دارد. این تربی در این سه حوزه را کمتر می‌پردازیم.

شکل گیری فقه العقیده

مقدمه سوم این است که چون بنیان و مفروض ما در بحث تربیت این می شود که یک اعتقاداتی واجب یا حرام است یک اخلاقیاتی واجب یا حرام است یک اعمالی واجب یا حرام است یک احکامی دارد ما می گوییم در مقام پرورش دیگران به این مدلها چطور باید توجه کرد و با چه روشی و چگونه اما اینکه چه اعتقادی بایست داشت چه اخلاقی و چه رفتاری باید داشت. اینها در جای دیگر به آن می پردازیم. چه اعتقادی در فقه العقیده به آن پرداخته می شود. در مورد فقه العقیده چند جلسه ما گفتگوهای فراوانی داشتیم من به همین اندازه اکتفا کنم که شکل گیری فقه العقیده و اینکه حکم اعتقادها چیست متوقف بر چند مقدمه است:

۱. اعتقاد غیر از علم

یک پیش فرض این است که اعتقاد و شکل گیری فقه العقیده به عنوان یک کتاب مستقل و بخش مستقل فقهی متوقف بر چند پیش فرض است یک پیش فرض این است که ما اعتقاد را غیر از علم و دانش بدانیم چون اگر ما بگوییم اعتقاد چیزی جز فهمیدن و شناخت نیست بگوییم اعتقاد التزام آور، کلمه ایمان را هم نمی گوییم این را باید بگوییم غیر از آن است که عقیده ما هم این است این مفروض اول در فقه العقیده است که فقه العقیده متوقف بر مفروضاتی است یکی از مفروضاتش این است که عقیده غیر از علم است چون اگر عقیده همان باشد ما بحثی نداریم همان علوم را که بحث کردیم می شود در ریزه کاریها هم بحث کرد و وارد شد در حالیکه درستش هم به نظر می آید که آگاهی التزام قلبی و بعد هم عمل این فرایند را ما بایستی توجه کنیم و التزام قلبی عین آگاهی نیست و چیز دیگری است این یک مطلب است البته اینکه ایمان چیست آن بحث دیگری است آن بحث مفهومی است که آیا مفهوم ایمان التزام است یا آگاهی هم در آن هست یا حتی عمل در آن هست اختلافات کلامی وسیع بوده که در مفهوم ایمان است. ولی ما بحث الفاظ و واژهها نداریم بحث این را داریم که علم به یک پدیده و التزام به آن، این یک مفروض است که قابل دفاع است.



۲. اعتقاد عمل اختیاری

یک مفروض دیگر هم این است که این التزام که همان اعتقاد باشد عمل اختیاری است. چون اگر در حوزه اختیار ما وارد نشود در حدود فعل اختیاری مکلف وارد نمی‌شود و از فقه بیرون می‌رود و التزام عمل اختیاری است و

۳. شمول فقه در فعل جوانحی

سوم هم اینکه بگوییم فقه شامل فعل جوانحی اختیاری می‌شود. این سه مفروض کلی است. عمل جوانحی است و عمل ظاهری نیست اینکه عمل ظاهری در ایمان دخالت دارد یا ندارد بحث دیگری است. ما خود التزام را می‌خواهیم بگوییم. البته این‌ها بحث‌های کلامی دارد که این التزام قلبی آیا ملازم با عمل است یا ملازم نیست این‌ها بحث‌هایی دارد که کم و بیش صحبت کردیم. این یک بحث است. آن وقت آنچه که در فقه‌العقیده بحث می‌کنیم در واقع تأثیر گذار است و به عنوان مقدمات و مؤثرات در همین فقه تربیتی هم می‌شود یعنی آنچه که گفتیم واجب است اینجا هم پرورشش لازم است اینکه فرد را بیروانید که این التزام در آن پیدا شود واجب یا حرام می‌شود. با این سه مفروض آن وقت فقه‌العقیده یک کتاب درست فقهی می‌شود و باید به آن پردازیم و آن وقت بحث می‌شود که این اعتقادات چه حکمی دارد و حکم تکلیفی آن چیست و حکم وضعی آن چیست. که این اعتقاد منشأ این می‌شود که کسی مسلمان باشد و پاک باشد. که نسبت به احکام وضعی و این‌ها همان ارتداد و این حرف‌ها است که در فقه هم مطرح شده است ولی به نظر می‌آید این باید در کتاب مستقلی مثل فقه سامان پیدا کند.

چیستی فقه‌الاخلاق

یک بحث هم در فقه‌الاخلاق داریم که از آن هم یک تصویر کلی ارائه می‌کنیم. در بحث فقه‌الاخلاق هم، قبل از هر چیزی اول باید بدانیم، فقه چیست؟ و اخلاق چیست؟ مرزهای این را مشخص کنیم بعد ببینیم فقه‌الاخلاق چیست؟

رابطه فقه و اخلاق

برای تبیین فقه‌الاخلاق اول ما رابطه فقه و اخلاق را بیان می‌کنیم. در اینجا ما موضوع و محمول این دو را باید با هم مقایسه کنیم.

موضوع اخلاق

در موضوع اخلاق سه نظر وجود دارد، یک نظر این است که صفات و رفتارها هر دو در اخلاق می‌گنجد صفات روحی و رفتارها. به عبارتی هم صفات در موضوع اخلاق است هم رفتارها.

یک نظر این است که آنچه که مستقلاً موضوع اخلاق است صفات فضائل و رذائل است. آن افعال از حیث اینکه نمود آن صفات هستند، مورد بحث قرار می‌گیرند که البته موضوع مستقلاً نیست، که گاهی کلمات علمای اخلاق اسلامی همین است.

یک نظر هم این است که - غربی‌ها که بیشتر حالت رفتاری و این‌ها را توجه می‌کنند (رفتارگرایی به معنای خاص) می‌گویند: - موضوع اخلاق همان رفتارها است آن صفات را بعضی قبول ندارند و اگر هم قبول داشته باشند می‌گویند آن از باب اینکه پشتوانه این‌هاست بحث می‌شود.

بنابراین در موضوع اخلاق سه نظریه وجود دارد که موضوع اخلاق هم صفات است هم رفتار، یک نظر این است که موضوع اصلی صفات است رفتارها به طبع بحث می‌شود. نظر سوم هم این است که موضوع اخلاق رفتارها است از حیثی که متصف به حسن و قبح می‌شود اما آن صفات را کسی به آن شکل قبول ندارد یا اگر قبول داشته باشد مستقیم ملحوظ نیست. این در مورد موضوع اخلاق است که ما فرض می‌گیریم که هر دو در اخلاق باشد یعنی اخلاق موجود ما اینطور است که راجع به حسادت و تکبر بحث می‌کند و راجع به کذب و افترا و این‌ها هم که یک رفتار است بحث می‌کند. فرض می‌گیریم هر دو مستقل یا حداقل یکی اصل و یکی تبعی، در اخلاق بحث می‌شود ما همان نظر اول را می‌گیریم این در موضوع است.

موضوع فقه

موضوع فقه چیست؟ موضع فقه صفات نیست بلکه رفتارهای اختیاری است اما این رفتار دو قسم است رفتار جوارحی و ظاهری و رفتار جوانحی، هیچ وجهی ندارد که ما بگوییم فقه به رفتارهای جوانحی نمی‌پردازد آن هم مثل اعتقاد و اخلاص و نیت، کم و بیش در فقه است اخلاص و نیت و این‌ها همه رفتار است و به عنوان یک عمل باطنی است ولی عمل اختیاری است. این در موضوع.

محمول در اخلاق و فقه

بخش بعدی محمول اخلاق است. محمول اخلاق حسن و قبح و بعضی تعابیر که نظیر حسن قبح است نظیر ثواب و خطا. محمول فقه هم احکام خمس است بنا بر یک نظر فقط احکام خمس است بنا بر یک نظر احکام خمس و احکام وضعی است. پس یک نظر این است که محمولش یک حکم تکلیفی است که احکام خمس است و از دیدگاه دیگر هم این است که ما احکام وضعی هم به طور مستقل داریم. یک نظر هم این است که احکام وضعی به تبع و این‌ها یک احکام تکلیفی است. من نمی‌خواهم زیاد وارد نکات ریز شوم. طبعاً اخلاق هم وقتی که رفتار می‌آورد رفتار اختیاری را می‌گوید.

ملاحظه می‌کنید که نقطه محمول فقه هم احکام است یعنی عقاب و ثواب است که همان وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه می‌شود. به عبارت کلی تر استحقاق عقاب و ثواب می‌شود. شما برگردید به موضوع. این دورنمای محمول فقه است با یک ریزه‌کاری‌های زیادی که من خیلی فهرست وار رد می‌شود چون موضوع اصلی بحث ما نیست.

افتراق و تلاقی فقه و اخلاق

نقطه تلاقی فقه و اخلاق از نظر موضوعی کجاست؟ یعنی در رفتارهای اختیاری چه ظاهری چه باطنی هم اخلاق وارد می‌شود هم فقه وارد می‌شود. این نقطه تلاقی است نقطه افتراق اخلاق از فقه صفات است اینکه این صفت خوب یا بد است، زیباست یا زیبا نیست، به این شکل نمی‌تواند در فقه مطرح شود. خوبی و بدی یک صفت کار فقه نیست که بیان کند بیان خوبی و بدی یک صفت کار فقه نیست و البته اگر ما حسن و قبح را به وجوب فعل و عدم وجوب فعل

برنگردانیم. اگر به آن برگردانیم فقه هم نزدیک می‌شود ولی بنابراینکه بگوییم حسن و قبح یک امر انتزاعی یا اعتباری است که غیر از آن باید و نباید است مبنای باید و نباید است نه خود باید و نباید، بنابراین این از فقه خارج می‌شود کما اینکه اگر ما محمول فقه را احکام وضعی بدانیم اگر کسی محمول فقه را احکام وضعی بگوید که احکام وضعی جعل مستقل دارد اگر این را بگوید موضوع فقه علاوه بر رفتارهای اختیاری امور دیگری هم می‌شود. مثلا اشیاء خارجی همه اعیان خارجی یا ظاهر است یا نجس است طهارت یا نجاست اگر محمول فقه باشد همه اعیان خارجی موضوع فقه می‌شود اگر بگوییم اعیان خارجی در فقه حکم وضعی مستقلا حکم فقهی است این هم نقطه افتراق فقه می‌شود این نقطه اجتماع موضوعی است که هر دو علم به آن می‌پردازد منتهی از دو زاویه، و این را کم نداریم که یک چیز با دو حیث در دو علم قرار می‌گیرد. کلمه از حیث اعراب و بنا آنجا می‌آید کلمه از حیث ساختمان خود او در صرف می‌آید یعنی یک چیز با دو حیث می‌رود در دو علم، رفتارهای اختیاری چه ظاهری و چه جوانحی از دو منظر می‌شود به آن نگاه کرد یکی منظر اخلاقی که خوبی و بدی آن را بشناسیم بنابراینکه بگوییم خوبی و بدی از معقولات اول است یا ثانیه یا اعتباریات است از هر یک از سه دیدگاه کلی بگوییم یک واقعیتی در اینجاست شناخت ویزگی خوبی و بدی این‌ها از حیث شناخت خوبی و بدی در اخلاق می‌آید از حیث اینکه این موجب عقاب و ثواب می‌شود و متصف به وجوب حرمت و کراهت می‌شود در فقه می‌آید مثل اینکه کلمه اعراب و بنا در نحو می‌آید کلمه از حیث بنا و ساختمانش در صرف می‌آید اینجا هم رفتارهای اختیاری از این حیث آنجاست از ان حیث جای دیگری است. صفات روحی که بگوییم این صفت خوب است یا بد است این کاری نیست که در فقه به یاد کما اینکه اعیان خارجی از حیث طهارت و نجاست و حرمتش این‌ها کار فقه است و عین خارجی در اخلاق مطرح نمی‌شود من توجه به این داشتم که بگوییم حسن و قبح چیزی غیر از باید و نباید است بگوییم که چیز دیگری به عنوان معقول اولی و ثانوی روی آن فرض است؛ و الا اگر کسی بگوید حسن و قبح یعنی همان باید و نباید این باید و نباید باشد فرقی این می‌شود که باید و نباید گاهی عقلی است گاهی شرع هم دخالت می‌کند. در مصاحبه فروض بحث را آورده‌ام. تکمیل این بحث همانی است که در جلد اول منتشر شده یک مقداری هم در مصاحبه اخیر است که به زوایای آن پرداخته‌ام. ولی رو مبانی واضح‌تر اینطور می‌شود.

موضوعیت صفات روحی در فقه

اما نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که این صفات روحی بما هو هو در اخلاق می‌آید ولی همین صفات روحی ممکن است سؤال کنیم اکتساب و اجتناب از این صفات حکمش چیست؟ اکتساب و اجتناب فعل من است که به این صفات تعلق می‌گیرد. صفت کبر یا تواضع، این یک وصف از کیفیات نفسانیه است که گاهی حالت حال دارد گاهی حالت ملکه دارد به کلیش صفات می‌گویند صفات از مقوله کیف نفسانی، این کیفیات نفسانیه که یکی علم و این‌ها است و یکی هم صفات است همانطور که علم به عنوان کیفیت نفسانی می‌شد که فعل اختیاری به آن تعلق بگیرد یعنی می‌شود تحصیلش کرد یا از بین برد این صفات روحی هم که اخلاق می‌گوید خوب یا بد است از منبع عقلی یا شرعی یا هر دو که اخلاق دینی این است که از عقل و شرع هر دو استفاده کند. می‌دانیم که به این صفات فعل اختیاری ما تعلق می‌گیرد یعنی می‌شود من این صفت را به دست بیاورم می‌شود از خود دور کنم. این به دست آوردن و اتصاف به این صفت و اجتناب از این صفت و تخلق به این خلق یا تجنب از این خلق یک فعل جوانحی است که به این تعلق می‌گیرد و اختیاری هست؛ و لذاست که صفات روحی از حیث حسن و قبح در اخلاق است ولی با یک واسطه در فقه هم می‌آید واسطه‌اش نه اینکه خود صفت بیاید موضوع فقه شود اکتساب این صفت و اجتناب از این صفت یک عمل اختیاری است که به این تعلق می‌گیرد اینجا است که فقه‌الاخلاق پیدا می‌شود.

موضوع فقه‌الاخلاق

فقه‌الاخلاق یعنی حکم اجتناب و اکتساب از صفات، فضائل و رذائل. رفتارها را ما در فقه‌الاخلاق نمی‌آوریم. برای اینکه رفتارها در همان فقه رایج ما پخش است چه کاری را باید انجام داد و چه کاری را باید انجام نداد حکمش چیست؟ این در فقه موجود ما وجود دارد رفتارهای ویژه اخلاقی را هم می‌شود به یک شکلی در اینجا آورد ولی باز تداخلش با فقه زیاد می‌شود. برای آن تدبیر ویژه‌ای داریم. آن قدر متیقن از فقه‌الاخلاق حکم اجتناب و اکتساب فضائل و رذائل این فقه‌الاخلاق می‌شود و همین فقه‌الاخلاق مبنایی برای فقه‌التربیه به معنایی که ما می‌گوییم می‌شود. یعنی اینطور می‌شود که این اخلاقیاتی که تحصیلش واجب است یا مستحب است یا اینهایی که اجتناب از آن واجب است یا مستحب است این برای خودم است و هر کسی برای خودش باید این کار را کند فقه‌الاخلاق همان خود تربیتی است در مقام دگر سازی و دگر تربیتی چه کار باید کنم باید قاعده‌ای برایش بیان کنیم.



این هم بحث سوم بود که در حقیقت فقه‌العقیده و فقه‌الاخلاق این‌ها از مبانی بحث فقه‌التربیه می‌شوند یعنی در آنجا ما مشخص کرده‌ایم که به چه اعتقاداتی باید التزام داشت یا اجتناب کرد و چه اخلاق‌هایی را باید اکتساب کرد و چه اخلاق‌هایی را باید اجتناب کرد بعد می‌گوییم در مقام اینکه می‌خواهد بچه را بیوراند یا جامعه را تربیت کند خانواده و حکومت و دولت، چه باید کند و وظیفه‌ای دارد یا ندارد؟ خود اخلاق حسن و قبح اکتساب را می‌گوید که اکتساب خوب یا بد است و محمولش خود اکتساب بنا بر اینکه بگوییم به اخلاق و رفتارها می‌پردازد می‌تواند موصوف به حسن و قبح شود ولی در فقه از حیث حکم به آن می‌پردازد و لذاست که خود صفات فقط در اخلاق است ولی اکتساب در حوزه رفتارها می‌آید رفتارها آن وقت هم به اخلاق می‌پردازد و هم به فقه و هر کدام از یک زاویه‌ای می‌پردازند.